



مهرداد حلال‌خور
دکتری مطالعات آمریکا دانشگاه تهران
استاد مدعو مرکز مطالعات آمریکا

مبانی روابط آمریکا و اروپا و بررسی فاکتور ایران در آن

علی‌رغم برخی ادعاهای مطرح شده در داخل کشور که با دیپلماسی، می‌توان در روابط آمریکا و اروپا در سطوح اساسی و مبانی شکاف انداخت، کاملاً به دور از واقعیت است. بررسی روابط اروپا و آمریکا در پرونده هسته‌ای، نشان می‌دهد که در بیشتر تواریخ و برهه‌هایی که اروپا حتی با تصمیم آمریکا مخالف هم بوده یا با آن همراهی کرده یا مخالفتی نیز صورت نداده است که بخواهد، روابط مبنایی اعضای این اتحادیه با آمریکا را به خطر بیندازد. به صورت دقیق‌تر، نظر اروپا در مورد ایران یا هم‌نظر و حامی سیاست‌های آمریکا بوده یا با او همراهی نموده است اما به صورت انتقادی. البته جالب است، انتقادی که اروپایی‌ها از سیاست‌های آمریکا در خصوص ایران در برخی مقاطع زمانی می‌کنند، به این مفهوم نیست که به لحاظ مبنایی، سیاست‌های آمریکا را قبول نداشته باشند، بلکه معتقدند که اثرگذاری آن سیاست‌ها،

روابط آمریکا و اروپا بیش از هر چیزی، روابطی مبتنی بر ارزش‌های تاریخی و تمدنی مشترک قابل ارزیابی است؛ به این صورت که آمریکا بیش از هر چیز، در حوزه روابط با اروپا پس از فاکتور برتری استراتژیک این کشور به مبانی مشترکی که جهان غرب را شکل می‌دهد، توجه می‌کند. اگر به موضوع، این‌گونه توجه کنیم که جهان غرب - که اکنون به عنوان یک بلوک سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تمدنی از آن یاد می‌شود - محصول روابط آمریکا و اروپا است، در بررسی فاکتور ایران در روابط آمریکا و اروپا، ابتدا باید با در نظر داشتن نوع و حجم این روابط، به بررسی فاکتور ایران پرداخت. در واقع، مسئله‌ای که در رابطه آمریکا و اروپا مطرح می‌شود، این است که ایران، هیچ نقشی در شکل‌گیری این روابط نداشته و در هیچ برهه‌ای از تاریخ، نتوانسته است در سطح مبانی این روابط، میان آمریکا و اروپا شکاف بیندازد.

آن‌گونه نیست که آمریکایی‌ها فکر می‌کنند. به عنوان مثال، زمانی که سیاست‌های ترامپ در خصوص برجام، مبنای توافق هسته‌ای را مورد هدف قرارداد و با خروج ایالات متحده از آن، فقط پوسته‌ای از برجام باقی گذاشت، تمام کشورهای اروپایی این رویکرد ترامپ را نقد می‌کردند اما در نهایت، با آمریکا همراه شدند. اخیراً نیز در قضیه حمله روسیه به اوکراین، زمانی که آمریکا سخن از تحریم بخش انرژی روسیه به عمل آورد، ابتدا اروپایی‌ها معتقد بودند که این تحریم‌ها یا درست نیست یا برای منافع تأمین انرژی آن‌ها، مضر است اما بسیار زودتر از آنچه تحلیل‌گران داخلی و خارجی احساس نمایند، اروپایی‌ها نیز مسیر آمریکا را در پیش گرفتند. این مثال، به این مفهوم است که حتی کشوری به قدرتمندی روسیه نیز نمی‌تواند بین اروپا و آمریکا، زمانی که سیاست‌های

اساسی و مبنایی جهان غرب در میان باشد، شکاف بیندازد. برخلاف ترامپ که اغلب ناتو را مورد انتقاد قرار می‌داد، بایدن و مشاورانش با تأکید مجدد بر تعهد قوی ایالات متحده به اروپا، تفکر جدایی اروپا و آمریکا را به چالش کشیدند. به گفته آنتونی بلینکن، وزیر امور خارجه آمریکا، مطابق با سنت سیاست خارجی ایالات متحده پس از جنگ سرد، هدف اصلی دولت آمریکا، «اروپای کامل، آزاد، مرفه و در صلح» است. در واقع، دولت آمریکا برای یارگیری جهانی این کشور حتی قبل از حمله روسیه به اوکراین در تلاش بوده و برای ایجاد یک اجماع جهانی مبتنی بر غرب، تأکید دارد که حمله روسیه به اوکراین، این موضوع را برای آمریکا، بیش از پیش تسریع کرده است. حال به سؤال اصلی و فرض مبنایی این نوشتار بازمی‌گردیم؛ سؤال این بوده است که ایران، چه تأثیری بر روابط مبنایی آمریکا و اروپا دارد؟ فرض نوشتار نیز بر

این اساس استوار است که روابط آمریکا و اروپا، اگرچه در متن و بطن روابط غربی، یکدست نیست و اختلافات درون تمدنی در میان آن‌ها نیز وجود دارد، اما در برخورد با موضوعاتی که برتری آمریکا به عنوان رهبر جهان غرب را به خطر بیندازد و در خصوص همه موضوعات بین‌المللی تا حد زیادی در قالب ناتو یا سایر پیمان‌های جهانی، موضعی متحد اتخاذ می‌کنند. این اتحاد یا محصول اقتناع بوده یا محصول تبعیت اما معمولاً نتیجه یکی است. به عقیده نویسنده، در رابطه با ایران، رابطه اروپا و آمریکا، در بیشتر موارد محصول اقتناع و فهم مشترک است و این دو، در رابطه با ایران، هم نظر هستند و تبعیت در حوزه نحوه برخورد، آن‌هم به صورت موردی و محدود رخ می‌دهد و اکثراً این دو بلوک قدرت، باهم اتحاد دارند.